

بعد از چندگاه بعضی از خانزاده‌های سیواتی بلابرحمیت و غیرت  
اورا بقتل رسانیدند و بعد ازین فتح بانداک فرصتی عارضه بیماری  
بر ذات آن پادشاه غازی طاری شد و بعد از آنکه من شریفش  
به پنجاه سال رسیده بود در سنهٔ سبع و ثمانین و تسعمایه ( ۹۳۷ )  
از عالم فانی بملک جاردانی انتقال فرمود \* شعر \*

تاریخ وفات شاه بابر \* در نهصد و سی و هفت بوده  
و شش سوال نیز تاریخ وفات او شد و تاریخ ولادت او ازین بیت  
معلوم می شود \* بیت \*

چون در شش محرم آمد شه مکرّم

تاریخ سال او هم آمد شش محرم ( † )

و مدت سلطنت او چه در ولایت مازالنهر و بدخشان و کابل و  
کابغر و چه در هندوستان سی و هشت سال بود و در سن دوازده  
سالگی بدرجهٔ سلطنت رسیده بود و خواجه کلان بیگ در سرثیهٔ او  
این بیت گفته \* بیت \*

بی تو زمانهٔ و فلک بیدار حیف

باشد زمانهٔ و تو نباشی هزار حیف

و از جملهٔ فضیلتی زمانهٔ او شیخ زین خایدمت که واقعات بابری  
را که آن پادشاه مغفور نوشته بعبارتی <sup>(۲)</sup> بدیع ترجمه کرد و این شعر  
ازوست که \* ابیات \*

---

( † ) بعضی این شعر را برین تیره نوشته \* بیت \* چون در شش محرم

زاد آن شه مکرّم \* تاریخ مولدش هم آمد شش محرم ( ۲ ن ) فصیح

آرمیدی برقیبان و رسیدی از ما  
ما چه کردیم و چه دیدی چه شنیدی از ما  
بهر دل بردن ما حاجت بیداد نبود  
می سپردیم اگر می طلبیدی از ما  
\* ابیات \*

بس که گشتم تنگدل در آرزوی آن دهن  
تنگ شد بر جان من راه برون رفتن ز تن  
هفت شعر من ز عقل و نقل خواهم بشنود  
جامع العقول و المنقول مولانا حسن

دیگری مولانا بقائی است که مثنوی در بحر مخزن گفته و از  
شعری بالفعل بخاطر نموده دیگر مولانا شهاب الدین معنائی  
است که فضیلت جزئی معما فضایل کلی علمی او را پوشیده و  
زمانی که در میش خان از جانب شاه اسماعیل صفوی حسینی  
بحکومت خراسان منصوب شده قدوة المحدثین میر جمال الدین  
محمد روزی در وقت و عظم دفع منافات ظاهری میان کریمه  
ان ربکم الذی خلق السموات و الارض فی سنة ایام و آن حدیث  
صحیح که خلق عالم در هفت روز کرده بدو وجه نمودند و مولانا  
شهاب الدین دفع آن کرده وجهی وجهی چند در تطبیق آورده  
و سائله درین باب نوشته و فضلی عصر توقیعات بران ثبت کردند و  
جامع اوراق نیز بتقریبی کلمه چند نظم و نثر نوشته و این رباعی

ازان جمله فقیر است \* رباعی \*

بین نسخه که آمده است چون سحر حلال  
نظم و نذرش پاک تر از آب زلال  
نور یست از انوار شهاب ثاقب  
کز منقبتش زبان فکرت شده لال

و این معما باسم کشف از دست که رباعی \*

از بهر فریب دل ما خسته دلان \* هر لحظه ز ناز آن صنم غنچه دهان  
بر صفحه گل کرد رقم آن مرزلف \* وانگه رخ مدگرد ز یک گوشه میان  
وفات موایی در وقت مراجعت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه  
است از مفرجرات در سال نه صد و چهل و دو (۹۴۲) و میرا خوانند  
امیر مورخ شهاب الثاقب تاریخ یافت و از جمله غرایب اختراعات  
آن شاه مغفرت پناهی خط باهریست که مصحفی بدان خط نوشته  
و بمکه معظمه فرستاده و دیوان شعر ترکی و فارسی او مشهور  
است و کتابی دارد در فقه حنفی مبین نام بفتح یای مثنات و  
و شیخ زین شرحی بران نوشته مبین نام بکسر یا در سایل عروض او  
نیز متداول است \* بیت \*

آسمان را که بجز جور نباشد هنری  
کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری  
لاله را نهد تاج شرف تا نه کند  
پای مال اجل از جور مر ( † ) تا جوری

( † ) در نسخها - مری - بیا

## نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

در سنه ۹۳۷ ( ۱۵۳۰ ) از سنبلی بایلغار آمده  
 باستصواب امیر خلیفه که وکیل و وزیر مطلق بود بر تخت سلطنت  
 جلوس فرمود و این تاریخ یافتند که \* بیت \*

محمد همایون شه نیک بخت \* که خیر الملوک است اندر ساوک  
 چو بر مسند پادشاهی نشست \* شدش سال تاریخ خیر الملوک  
 و چون وقت جلوس کشتیهای پر زر انعام داد کشتی زر تاریخ شد و  
 بعد از انتظام مهمات بقلعک کالنجر لشکر کشیده معسخر ساخت فتنه  
 سلطان عالم بن سلطان سکندر لودی که در جونپور سر کشیده بود  
 منطقی گردانیده با گره معارفت فرمود و جشنی عظیم ساخت که  
 دوازده هزار کس در آن بزم بخلعت ممتاز شدند \* بیت \*

ملک را بود بر عدو دعت چیر \* چواشکر دل آسوده باشد و سیر  
 چو دارند گنج از سپاهی دریغ \* دریغ آیدش دست بردن به تیغ  
 و دران زمان محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین  
 میرزا که داعیه مخالفت داشت گرفتار شد و در قلعه بیانه فرستاده  
 امر بمیل کشیدن در چشم او فرمودند و مردمکش سلامت مالد  
 عنقریب از حدس فرار نموده به سلطان بهادر گجراتی پناه برد  
 میگویند که زمانی که محمد زمان میرزا نزد سلطان بهادر رفت او  
 چنور را در محاصره داشت و هوا بغایت گرم بود محمد زمان  
 میرزا را درد دل پیدا شد و حکما علاج آن را منحصر در گلخنند  
 داشتند و محمد زمان میرزا از سلطان بهادر پاره گلخنند التماس

فمود او شربت دار را طلبیده پرسید که چه قدر گلقدند همراه او دست  
گفته باشد که از بیست عرابه متجاوز است همه را بمنزل محمد زمان  
فرستاد و بعد خواهی گفت که بتقریب لشکر همین قدر گلقدند  
حاضر بود معذور خواهند داشت و بآخر چنان معلوم شد که عرق  
بجهت او از گلقدن می کشیدند باین تقریب چندین عرابه همراه او  
بودی و محمد سلطان میرزا با دو فرزند خود الغ میرزا و شاه  
میرزا بقتوح رفته بنیاد مخالفت نهاد و چون پادشاه غفران پناه  
مکتوبات مشتمل بر طلب محمد زمان میرزا بساطان بهادر نوشتند  
و او جوابهای ناملایم داد عزیمت تسخیر گجرات مصمم ساختند و  
بهادر به تسخیر قلعه چتور لشکر بر سر راننا سانکا کشیده محاربه  
و محاصره داشت و تاتار خان اودی از جانب او آمده قلعه بیانه را  
متصرف شد و تا اگر دست اندازی کرد و با میرزا هندال جنگ  
و جدال معیب کرده با سید کس تاخته با همراهان خویش بقتل  
رسید و زمانی که سلطان بهادر در مرتبه ثانی چتور را محاصره  
داشت محمد همایون پادشاه از اگره بجانب او عزم فرمود و هم  
درین سال میرزا کامران از لاهور بقندهار بایلغار رفته حام میرزا  
برادر شاه طهما سب را که خواجه کلان بیگ را محاصره داشت  
شکست داده و این مصرع تاریخ شد \*

\* ع \*

زده پادشاه کامران حام را

\* قطعه \*

و مولانا بیگسی گفته \*

( ۲ ن ) شکیبی

آن دم که تاج و کاسه زر در نظر نمود \* در بزم و رزم شکل صراحی و نقش جام  
 پر میدم از خرد که چرا تاج زر نشان \* اوگنده همچو لاله حمرا درین مقام  
 گفتا بهر از پی تاریخ این مصاف \* اوگنده تاج زر ز شکست سپاه سام  
 و محمد همایون پادشاه بتقریب این که در حالت محاصره  
 سلطان بهادر چطور را بر سر او رفتن و او را مشغول بخود ساختن  
 باعث بدنامی است در سارنگ پور توقف فرمود و سلطان بهادر  
 قلعه چطور را بزور فتح کرده در نواحی مند سور از توابع مالوه با  
 پادشاه محاصره تا مدت دو ماه نمود و چون غله باردوی بهادر نمی  
 رسید و آدمیان و دراب از قحط هلاک شدند بهادر با پنجکس از  
 از امرای معتبر خویش از عقب سراپرده بر آمده بجانب مند سور<sup>(۲)</sup>  
 گریخت و این قطعه تاریخ آن واقع شد \* \* بیت \*

همایون شاه غازی آنکه او راست \* هزاران بنده چون جمشید در خور  
 بغیروزی چو آمد سوی گجرات \* مظفر گشت فخر آل تبمور  
 بهادر چون ذلیل و خوار گردید \* شده تاریخ آن ذل بهادر  
 محمد همایون پادشاه او را تعاقب فرمود و لشکریان مغول شبی  
 بهادر را در خواب گرفته نزدیک بود که دستگیر سازند او با پنج  
 شش سوار راه فرار بجانب گجرات گزینت و سلطان عالم اودی  
 بدست افتاد و او را بی بریدند و افواج همایون پادشاه باینغار از  
 عقب بهادر آمده احمد آباد را نهب و غارت کردند بهادر  
 از احمد آباد بکنبهایت و از آنجا به بندر دیپ برفت و در آنجا قلعه

جانبانیر نیز بجنگ در تصرف پادشاه درآمد و خزاین بی شمار بدست افتاد و تاریخ سال ازین بدت مفهوم میگردد • نظم •

تاریخ ظفر یافتن شاه همایون

می جهت خرد یافتن نه شهر صفر بود

و بهادر باتفاق زمین داران ولایت عورته جمعیت نموده متوجه احمد آباد شد و میرزا عسکری که در احمد آباد بعد از مراجعت پادشاه بجانب پوربا<sup>(۲)</sup> باتفاق امیر هاندو بیگ قوچین میخواست که خطبه بنام خود بخواند و میسر نشد اندک جنگی کرده بجانب پانیر رفت و تردی بیگ هاکم آنجا متحصن گشته عرایض مشتمل بر ذکر مخالفت عسکری میرزا بدرگاه فرستاد و زمانی که پادشاه از صدق بجانب آگره متوجه شده بودند میرزا عسکری در راه بملازمت رسید و بهادر جانبانیر را بصلح از تردی بیگ گرفت و درین سال جمالی کذبوی دهلوی از عالم فدا بملک بقا رسید و خسرو هند بوده ( † ) تاریخش یافته اند و درین سال شاه طهماسب از عراق بانتهام سام میرزا بوسر قندهار آمد و خواجه کلان بیگ شهر را خالی گذاشته و دیوان خانه آراسته را با فرش لطیف و اوانی نفیس و سایر لوازم مجلس همان طور مقفل ساخته بدر آمد تا شاه طهماسب دران منزل طیار<sup>(۳)</sup> فرود آمد خواجه کلان بیگ را تحمین بسیار

( ۲ ن ) برهان پور ( † ) خسرو هند بوده • و • نه شهر صفر بود •

هر دو تاریخ نهمصد و چهل و دو عدد دارد و پیش ازین نهمصد و بی

و دو گذشته که - فل بهادر - دارد - ( ۳ ن ) طیار نزه •

نمود و گفت نیکو نوکر هست که کامران میرزا دارد و شاه طهماسب قندهار را بیکی از امرای خویش بداغ خان نامی سپرده بعراق مراجعت نمود و میرزا کامران درین مرتبه نیز از لاهور ایلغار نموده بقندهار رفته مستخلص ساخت و محمد زمان میرزا که بهادر در وقت شکست او را برای خلل انداختن در هندوستان فرستاده بود در زمان غیبت میرزا کامران لاهور را محاصره داشت و بعد از اتمام خبر مراجعت پادشاه بگجرات معاودت نموده چون مدت یک سال از استقلال پادشاه در اگری گذشت شیرخان افغان سور در مدت غیبت پادشاه قوت تمام گرفته ولایت گور و بهار و جونپور و قلعه چنار را متصرف گشت و همایون پادشاه بقصد دفع شیرخان بتاریخ چهاردهم شهر صفر سنه ثلث و اربعین و تصعمایه ( ۹۶۳ ) ظاهر قلعه چنار را معسکر ساخت و جلال خان ولد شیرخان که آخر اسلام شاه خطاب یافت محاصره نموده در اندک فرصت بمسعی رومی خان آتشباز که سلطان بهادر این معما باسم رومی خان نوشته فرستاده بود • بیت •

حیف باشد نام آن سگ بر زبان

میخ در جانش نه و نامش بخوان

آن قلعه را فتح نمود و جلال خان از راه کشتی بدر رفته با شیرخان که با نصیب شاه حاکم بنگاله محاصره داشت پیوست و پادشاه را بعد از آنکه حاکم بنگاله در جنگ شیرخان زخمی شده برآمد و پادشاه را ملازمت نموده و بدرقه شده بود حکومت جونپور را با منصب امیرالامرائی و کرمی زرین بمیرهندو بیگ قوچین مفوض داشته از راه گدھی که دره ایست تنگ فاصل میان ولایت بهار و بنگاله



و قطب خان ولد شیر خان و خواص خان مشهور غلام شیر خان مضبوط کرده بودند گذشته به بنگاله در آمدند و شیر خان تاب نیاورده از راه چهار کهند بجانب قلعه رهناس آمده عقب لشکر پادشاه را گرفت و قلعه رهناس را بغریب آنکه بسای خود را در آنجا نگاه میدارد قابض شد باین طریق که دوهزار افغان مسلح را در محفها نشانده بالای قلعه فرستاد و راجه رهناس بمال و بسای افغانان خام طمع شده در قلعه را کشاد تا افغانان و سپاهیان محفه نشین برآمده در آمدند همه را زیر تیغ کشیدند و دران ایام پادشاه را هوای بنگاله بغایت خوش آمده شهر گور را جنت آباد نام نهادند و در سه ماه در آنجا توقف فرموده باز گشتند درین فرصت کار شیر خان بالا گرفت و جمعیت او زیاده شد و عریضه پادشاه نوشت که این همه افغانان بنده و خدمتگار حضرت پادشاه اند و التماس جایگیرها می کنند اگر پادشاه فکر جایگیر ایشان نماید فدیا والا از گرسنگی مر گردنکشی دارند تا این زمان من مانع بودم حالا امر باطاعت من فروغ نمی آرند و گرسنه خود را بشمشیر می زند مثل مشهور است دیگر حکم حکم پادشاه است پادشاه مضمون را فرا گرفته دانستند که مقصود او چیست و بعد از خرابی بصره و بی سامانی لشکر که بتازگی مثنی شده و اسپان و شتران سقط گشته و باقی مانده چنان اندگار و لاغر بود که بهیچ کار نمی آمد در پی تدارک کار شدند و میرزا همدال که تا منگیر در رکاب پادشاهی بود از آنجا بدفع فتنه و فساد

محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا که گریخته در ولایت  
 دهلوی خلیل انداخته می گشتند بجانب اگریه مرخص شد و محمد زمان  
 میرزا بعد از غرق شدن سلطان بهادر در دریای شور بمکر فرنگیان  
 کاری نساخته باز پناه پادشاه آورد \*

و در سنهٔ خمس و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۵ ) میرزا هندال شیخ  
 بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالداری را که از اکبر اهل  
 دعوت اجماعی تسخیر بود و پادشاه نسبت بار اعتقاد و اخلاص  
 تمام داشتند باغواهی مفتیان واقعه طلب بکشت و سال تاریخ آن  
 واقعه فقد مات شهیدا یافته اند و میرزا هندال درین سال در  
 اگریه خطبه بنام خود خواند و پادشاه پنج هزار کس انتخابی را  
 بمومک جهانگیر بیگ مغول مقرر فرموده و حکومت آبولایت را بار  
 مقروض ساخته و در وقت ضرورت رخصت خطبه نیز داده متوجه  
 اگریه شدند و به بی سامانی تمام به جوسا<sup>(۲)</sup> که قصبه ایست در کنار  
 آب گنگ رسیدند و امرای جونپور و چنار آمده بملازمت پیوستند  
 و شیرخان سر راه گرفته از پربشانی این لشکر آگاه شده رسائی<sup>(۳)</sup> را که  
 به آب گنگ پیوسته و از باران بشکل مالامال بود در میان آورده تا  
 سه ماه در مقابل پادشاه نشست میگویند که در ایام مقابله روزی  
 پادشاه ملا محمد عزیز را که با شیرخان جهت آشنائی سابق داشت  
 برسم ایلیچی گیری فرستادند و شیرخان دران ساعت آستین ها را  
 برمالیده و بیل در دست گرفته در هوای گرم قلعه و خندق طبار

میگرد و چون ملا محمد نزدیک رسید دست ها را شست و شامیانه  
برپا فرموده بی تکلف بروی زمین نشست و پیغام پادشاه را شنید  
و گفت که همین یک سخن از جانب من پادشاه عرض نمایند که  
شما خون جنگ میخواهید و لشکر شما نه و من جنگ نمی خواهم  
و لشکر من میخواهد باقی پادشاه حاکم اند و شیخ خلیل را از جمله  
اولاد مخدوم شیخ فرید گنج شکر قدس الله روحه که پیر و مرشد  
شیرخان بود نزد پادشاه فرستاده در مقام صلح شده التماس نمود  
که غیر از بنگاله همه ولایت را به بندگان پادشاهی میگذارم و خطبه  
و سکه بنام پادشاه درست میسازم و بر اینمعنی سوگند کلام ربانی  
در میان آورد و خاطر پادشاه از جانب او جمع گشت و پل بستن  
فرمودند و شیرخان خود در مقام فریب و مکر بود • نظم •

شتر ز حجره مکر جهان جهان که زمکر  
سخن بحجره ز صلح است و بر شتر جوشن  
گریزم از شتران مظهر و حجره خاک  
که حجره راست شترهای مسست پیرامن

و صباح روز دیگر غافل بر سر لشکر پادشاهی آمده و افواج پادشاه را  
فرصت ترتیب صفها نشد و اندک جنگی کرده شکست برین جانب  
افتاد و افغانان پیشتر بر سر پل رسیده آن را شکستند و توپچیان و  
تیر اندازان بر کشتی ها نشسته لشکر را زیر تیر باران گرفتند و غرق  
بحر فنا ساختند و محمد زمان میرزا رخت در سیلاب طوفان مرگ  
کشید و پادشاه امپ در آب زدند و بیم غرق شدن داشت بلکه هیچ  
نمانده بود که سقائی آمد و دستبازی نموده ایشان را از ان ورطه

جانکاه بر آورد تا متوجه آگره شدند و شیرخان دران حالت این  
بیت گفته \*

\* بیت \*

فرید حسن را توشاهی دهی \* سپاه همایون بهاهی دهی  
اگرچه این بیت ثانی استاد دارد ( † )

\* بیت \*

یکی را بر آری و شاهی دهی \* سپاه همایون بهاهی دهی  
و این واقعه در سنه ۸۰۳ هجری و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۶ ) روی داد  
و این مصراع تاریخ یافتند \*

\* مصرعه \*

سلامت بود پادشاه کسبی

و شیرخان بعد از فتح بازگشته به بنگاله رفت و بدفعات بشکل  
مختلف جنگ کرد و جهانگیر قلبی بیگ را با جمعیت او علف  
تبیغ ساخت و دران دیار خطبه خوانده خود را شیر شاه خطاب کرد  
و سال دیگر با جمعیت تمام و لشکر انبوه بقصد تسخیر آگره عازم  
گشت کسران میرزا قبل از واقعه جومه بعد از استماع غلبه شیرخان  
و مخالفت میرزا هندال با پادشاه از قندهار ببلهور مراجعت نموده  
و از آنجا در سنه ۸۰۳ هجری و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۶ ) باگره رسیده بود  
و میرزا هندال خود پیش از رسیدن میرزا کسران دهلی را که میر  
فخر علی و میرزا یادگار ناصر دران محاصره شده بودند در ایام  
غیبت پادشاه در محاصره داشته و کاری نساخته با میرزا کسران  
ملاقات نمود و میرفخر علی نیز آمده دید اما میرزا یادگار

---

( † ) همچنین در نسخها اما صحیح آنکه - اگرچه مصراع ثانی

این بیت استاد دارد \*

ناصر از قلعه بدر نیامد آخر میرزا هندال از میرزا کامران جدا شده  
 بالور رفت و خاطر پادشاه از شنیدن این اخبار پیشتر بخوار ملال  
 گروته بود تا آن قضیه شکست حادث شد و پادشاه چون بعد از  
 شکست چوسا ایلغار نموده با چند سوار معدود در آگه ناگاه در  
 سرپرده میرزا کامران رسیدند و میرزا را خبر نبود هر دو برادر  
 یکدیگر را دریافته آب چشم گردیدند بعد ازان هندال میرزا و محمد  
 سلطان میرزا و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند آمده  
 بسوایل ملازمت نمودند و گناهان ایشان <sup>(۲)</sup> عفو شد و بمشورت نشستند  
 و بظاهر سخن میرزا کامران این بود که چون لشکر پنجاب تازه زور  
 است پادشاه مرا رخصت فرمایند تا بدفع و رفع شیر خان کوشیده  
 انتقام از وی کشم و خود بفرانجت در پای نخت بآسایش و عیش  
 مشغول باشم چون پادشاه این معنی را قبول فرمودند میرزا را  
 داعیه رفتن پنجاب پیدا آمد و توقعات بی اندازه می نمود که رنگ  
 تکلیف ما لا یطاق داشت و باوجود آن پادشاه جمع ملتزمات او را  
 اجابت فرمودند غیر از مراجعت و خواجه کلان بیگ در مراجعت  
 میرزا کامران بجانب پنجاب سعی می نمود و این گفت و گو به  
 شش ماه کشید و دار گیر بر هیچ امری قرار نگرفت درین اثنا  
 میرزا کامران بامراض متضاده <sup>(۳)</sup> معیب بیمار گشت و چون مشخص  
 شد که ماده مرض زهریست که از دست حوادث ایام در کام جان او  
 ریخته اند بگفته های بدگویان <sup>(۳)</sup> بر پادشاه بدگمان شد و چنان پنداشت

که مگر پادشاه او را زهر داده باشند و همچنان بیمار بلاهور متوجه گردید و بخلاف قرار داد سابق که تمام لشکر خود را در خدمت پادشاه باگرة گذارد و تنه را همراه خود برد و غیر از دو هزار کس که بمسرداری سکندر گذاشت و میرزا حیدر مغول و غلات کشمیری نیز در آگرة ماند و رعایت تمام یافت و شیرخان از صومر این قفاقها دلیلر گشته در آخر مال مذکور بکنار گنگ آمده جمعی را همراه پسر خود قطب خان نامزد ساخته و از آب گنگ گذرانیده بر سر کالپی و اتاوة فرستاد و قاسم حسین سلطان اوزبک باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان در نواحی کالپی جنگ کرده پسر شیرخان را با جماعت کثیر بقتل رسانیدند و سرها را باگرة فرستادند و پادشاه با جمعیت فراوان که بیک لک سوار می کشید بدفع شیرخان متوجه شد و از آب قنوج گذشته تا مدت یک ماه در برابر غنیم نشستند و لشکر شیرخان مجموع از پنج هزار سوار زیاده نبود در اینچنین محل محمد سلطان میرزا و فرزندان او دیگر بار از پادشاه فرار نمودند و کومکیان میرزا کاهران نیز بلاهور گریخته رفتند و مغلان سپاه پادشاه باطراف متفرق گشتند و بشکال رسیدن و چون محل نزول لشکر پادشاهی در زمین نشیب بود خواستند که از آن جا کوچ کرده در جای بلند فرود آیند در همین اثنا شیرخان افواج را ترتیب داده بمحاربه آمد و این معرکه دهم ماه محرم روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمایه ( ۹۴۷ ) روی نمود و خرابی ملک دلی تاریخ یافتند و اکثری از پاهیان مغول ترتیب جنگ نا کرده روی بهزیمت نهادند و جمعی قلیلی که بجنگ

پیوسته مردم را در کوشش دادند اما چون کار از دست رفت و بود فایده  
 نکرد و پادشاه عنان تاب شده خواستند که بر بلندای بایستند این معنی  
 خود مردم را بهانه گریز شد و شکست قوی افتاد چنانچه پادشاه  
 در دریای گنگ نیز از اسب جدا شده بودند و بمدد شمس الدین  
 محمد غزنوی که در آخر آنکه حضرت خلافت پناهی شده بود در  
 هندوستان بخطاب اعظم خانی سرفراز گشت و از آب بیرون آمده با گره  
 سراجعت نمودند چون لشکر غفیم بتعاقب می آمد از آنجا ( + )  
 نتوانستند قرار گرفت و بسرعت راه پنجاب گرفته طی نمودند و در غره  
 ربیع الاول این سال جمیع سلاطین و امرای چغندیه در لاهور جمع آمده  
 بگذاش نشستند و هنوز هم نفاق بحال بود و محمد سلطان و  
 فرزندانش از لاهور بجانب ملتان فرار نمودند و میرزا هندال و میرزا  
 یادگار ناصر صلاح در رفتن بجانب بهکر و تنه میدیدند و میرزا کامران  
 از خدا میخواست که این جمع زودتر متفرق شود تا او بکابل رود و  
 بعد از گذاش بسیار پادشاه میرزا حیدر را با جمعی کثیر که قبول  
 خدمت کشمیر کرده بودند بآنطرف فرستاده مقرر کردند که خواجه  
 کلان بیگ متعاقب میرزا حیدر روان شود تا بعد از تسخیر کشمیر پادشاه  
 نیز بآنطرف متوجه شوند و چون میرزا حیدر بنو شهره که جائیست  
 مشهور رسیده باتفاق بعضی کشمیریان در آن ولایت درآمد و فتح  
 نمود و بتاریخ بیست و دوم رجب سال مذکور آن ولایت را متصرف  
 شد و خواجه کلان بیگ تا بسیدالکوت رفته بود که خبر پادشاه رسید

( + ) همین در هر سه نسخه (ما قیاس - در آنجا

که شیرخان از آب سلطان پور عبور نموده بهی گروهی لاهور آمد  
 و پادشاه در غره ماه رجب سال مذکور از آب لاهور گذشتند و میرزا  
 کامران بعد از نقض موگندهای غلیظ شدید بر همراهی پادشاه تا  
 نواحی بهیره بنابر مصلحتی موافقت کرد و خواجه کلان بیگ از  
 میداکرت ایلغار کرده با اردوی پادشاه ملحق گشت و میرزا کامران  
 در نواحی بهیره با میرزا عسکری پادشاه جدا شده باتفاق خواجه  
 کلان بیگ بجانب کابل و پادشاه بطرف سند متوجه شدند و میرزا هندان  
 و یادگار ناصر میرزا نیز چند منزل در خدمت بوده جدا گشتند و بعد از  
 روزی چند به نصیحت امیر ابوالبقا باز آمدند و در کنار دریای سند  
 در اردوی پادشاه قحطی عظیم چنان افتاد که یک سیر غله جواری  
 گاهی بیک اشرفی هم پیدا نمی شد و اکثر لشکر ازین صبر و جمعی  
 دیگر از بی آبی هلاک شدند تا آنکه پادشاه را با جمعی معدود  
 گذر بجانب جیل میر و ولایت ماروار افتاد آنجا قضایای غریب  
 عجیب روی نمود و بعد از مشقت و محنت بسیار که کار چرخ  
 همیشه برین قرار بوده است خود را بعراق رسانیدند و کوسک از شاه  
 طهماسب آورده قندهار و کابل را متصرف شده و جمعیت تمام  
 بهم رسانیده بار دیگر هندوستان را فتح نمودند و آن قضیه بجای  
 خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی .

### شیرخان بن حسن سور

که نام او فرید و خطاب شیرخان بود بر تخت پادشاهی  
 نشست و خود را مخاطب باین خطاب ساخت و خرابی ملک دلی



تاریخ آن سال شد او چون بمساعدت زمانه و تدبیر و شجاعت از بکلی بدرجه سلطنت رسید مجملی از احوال او نوشتن ضروری بود پدر حسن مور ابراهیم نامی که در زمان سلطان بهلول از زده که عبارت از افغانستان است به هندوستان رسیده نوکر می سلطان بهلول میکرد و در حدود حصار فیروزه و نازول می بود و بعد از فوت او حسن ملازم جمال خان نام امیری از امرای سلطان سکندر شده برگشته سراسر و خواص پور از توابع قلعه رهناس شرقی جایگیر یافت و پانصد سوار تابعین او بودند و فرید بدقرب نامهربانی پدر و خصوصیت برادران اعیانی که هفت نفر بودند جدا شده و ترک نوکر می جمال خان نموده چند گاه در جونپور به تحصیل علوم و کسب کمالات<sup>(۲)</sup> میگذرانید تا آنکه کتاب کافی را باحواشی و دیگر مختصرات خواند و از کتب سواد گلستان و بوستان و سکندرنامه و غیر آن نیز استحضار گرفت و پیرامون خوانق و مدارس گشته در صحبت علما و مشایخ کبار آن دیار به تهذیب اخلاق مشغول بود و بعد از چند گاه با پدر آنتنی کرده از جانب او به پرداختن جایگیر رخصت یافت و آنجا کار بصویت و عدالت میکرد و متمردان را بطایف حیل تنبیه داده ضبط نموده و باز تقریبات روی داد تا فرید از پدر قطع نظر کرده در آگره با برادر اعیانی خویش رفته خدمت دولت خان نام سرداری از امرای کبار سلطان ابراهیم اختیار نمود و شکایت از پدر و برادران دیگر بمسلطان برد سلطان این معنی را نه پسندید و گفت بد مردیست

اینکه پدر را از ناراضی امت را از پدر شاکبی و چون حسن فوت شد دولت خان بعرض سلطان رسانیده آن پرگنات را حسب خاطرخواه برای شیرخان گرفت و چند گاهی در آنجا بسر برده عاقبت از جهت مخالفت برادران در زمانی که سلطان ابراهیم در میدان پانی پده سرنهک و بابر پادشاه فتح هند نموده لوی سلطنت پر افراختند بملازمت بهار خان ولد دریاخان نوهانی که در ولایت بهار خطبه و سکه بنام خود خوانده بخطاب سلطان محمد مخاطب شده بود رفت و نوازش یافت و روزی که در شکار شیری را بحضور سلطان محمد کشت خطاب شیرخانی بار ارزانی داشت او را اتالیغ پسر خود جلال خان نامی ساخت و بعد از ایامی چند محمد خان مور حاکم ولایت چوند بجهت حمایت برادران شیرخان خاطر سلطان محمد را از منصرف ساخت و حکم شرکت برادران در حکومت پرگنات از سلطان محمد گرفته سلیمان بن حسن مور مذکور را با شادی نام غلام خود بجانب خواص پور فرستاد و بهنگه<sup>(۴)</sup> غلام شیرخان که پدر خواص خان مشهور بود با سلیمان جنگ کرده کشته شد و باقی مردم فرار نموده بمهرام نزد شیرخان رسیدند و شیرخان را چون طاقت مقاومت با محمد خان و روی ملازمت سلطان محمد نمانده بود آن جای و جایگیر را گذاشته بضرورت نزد سلطان جنید برلاس که از جانب بابر پادشاه حکومت کره و هانک پور داشت رسیده در خدمت او قیام می نمود و تحف و هدایای

بهینار گذرانیده و فوجی آراسته از سلطان جنید بکومک برده با  
 محمد خان جنگ کرده برگشته چون و غیر آن را نیز از دست او  
 گرفته متصرف شد و محمد خان فرار نموده پناه بقلمه رهناس برد  
 و شیر خان انتقام از برادران کشیده و با محمد خان در مقام  
 هدرخواهی در آمده و او را عم گفته و ممدون ساخته برگنات جایگیر  
 را بدستور سابق باز بوی گذاشته نظام برادر حقیقی خود را در  
 جایگیر گذاشته بار دیگر پیش سلطان جنید رفت و سلطان جنید  
 چون دران هنگام متوجه ملازمت بابر پادشاه بود او را همراه برده  
 داخل ملازمان و دولت خواهان درگاه پادشاهی ساخت و در سفر  
 چندیری همراهم بوده از طرح و طرز مغول و بی پروائی پادشاه  
 در ادبی انتظام مهمانگی و رشوت گرفتن ارباب دخل و برهم زدن  
 مهمات خلائق چنان قرار گرفت که اگر صاحب داعیه باشد زود  
 کاری می تواند از پیش برد روزی بابر پادشاه از وی در مجلس  
 طعام ادائیگی دیدند که موجب غیرت پادشاهی و سیامت شیرخان  
 شده بود و حضار مجلس کینیت خود مری و داعیه و بعضی  
 تردد های او را بعرض رسانیدند و این معنی باعث توهم شیرخان شده  
 و از اردوی پادشاهی فرار نموده به برگنات رفت و از آنجا خط  
 معذرت آمیز نوشته بسطان جنید فرستاد و تخلف خود را بهانه  
 این کرد که چون محمد خان از روی ستیزه که بمن داشت سلطان  
 محمد را برین آورده بود که بتقریب نوکری مغول افواج بر سر برگنات  
 من می باید فرستاد و رخصت من از پادشاه گرفتن بزودی  
 میسر نمیشد بنابراین این گستاخی کردم و بهمه حال داخل زمرا

دولت خواهانم و از آنجا نزد سلطان محمد زنده و بمزید تقرب و انعامات لایق اختصاص یافته باز بوکالت جلال خان پسر خوردش منصوب گشت و جمیع مهمات او از پیش خود گرفت و بعد از وفات سلطان محمد راتق و فاتق تمامی سرکار بهار و توابع آن شد با مخدوم عالم حاکم حاجی پور که از امرای والی بنگاله بود عقد مصافحت بست و والی بنگاله قطب خان نام امیری را بقصد احتیصال مخدوم عالم فرستاد و شیرخان بکومک مخدوم عالم رفته جنگ عظیم کرده قطب خان را بقتل رسانید و فیل و خزانه و حشم بسیار به غنیمت گرفت و جلال خان و قبیلۀ او که لوحانیان باشند برغم شیرخان ولایت بهار را بحاکم بنگاله گذاشته خدمت او اختیار نمودند و شیرخان را به بلا سپرده خود رخت از میان سلامت بردند و بنگالیان اولاً ابراهیم خان ولد قطب خان مذکور را بعزم انتقام بر سر شیرخان فرستادند و شیرخان هر روز با ایشان جنگ قلعه میکرد و چون مددی عظیم به بنگالیان رسیده و راه گریز نماند بضرورت جنگ صف با ایشان کرده فتح یافت و ابراهیم خان نیز در آن عالم رفته به پدر ملحق گشت و شیرخان تمامی حشم و فیل خانه و توپخانه بنگالیان را گرفته و شوکت غریب بهم رسانیده ولایت بهار را بطریق استقلال و انفراد بقبضه اختیار در آورده امتداد سلطنت پیدا کرد و قلعه چنار را با دفاین و خزاین آن از پسران جمالخان سارنگ خان<sup>(۱)</sup> تاج خان نام امیری از امرای سلطان ابراهیم لودی

که از سالها باز متصرف بود در قبض آورد و زن صاحب مال و جمال  
 او را که خزاین و دفاین بیحد داشت نکاح کرد و این معنی نیز  
 موجب مزید شوکت و مکنت او گشت و داعیه سلطنت در باطن  
 او روز بروز استحکام می یافت تا آنکه امرای کبار از افغانان لودی  
 سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی را که حسن خان میواتی  
 و رانامانکا پیداشاهی برداشته به جنگ بابر پادشاه آورده بودند و  
 بعد ازان شکست در قلعه چتور بهر می برد از آنجا طلبیده  
 در ولایت پنده بر مسند حکومت اجلاس دادند او با جمعی انبوه در  
 ولایت بهار در آمده و آن را از شیرخان گرفته متصرف شد و شیرخان  
 بحسب ضرورت انقیاد نموده ملازمت او اختیار کرد و رخصت گرفته  
 بهسرام آمد و سلطان محمود از راه سهرام گذشته و عهد نامه  
 ولایت بهار شیرخان را نوشته داده و امیدوار ساخته بعزم تسخیر  
 چونپور و قصد جنگ با امرای جنت آشیایی همایون پادشاه روانه  
 گردیده تمامی آن صوبه را تا لکنو بحوزه تصرف خود در آورد و  
 امرای همایون پادشاه تاب مقاومت نیاورده بدواهی کالنجرفته  
 بملازمت پیوستند و همایون پادشاه بدفع و رفع سلطان محمود و  
 بین بایزید که همراه او بود متوجه ارگشتند چون التقای صفین  
 روی نمود شیرخان که از همراهی سلطان محمود روزی چند تقاعد  
 نموده باز بلشکر او ملحق گشته بود پیغام بمیر هندو بیگ کوچین  
 امیرالامرای جیش مغول فرستاد که من در روز جنگ طرح داده

بگوشه خواهم رفت شما دانید و افغانان که از سردار بی سلطان محمود  
و بین بایزید استنکاف و استکبار تمام دارم \* ع \*

گر گناهی کرده بودم پاک کردم راه را

آخر هم چنین کرد و سلطان محمود شکست یافته باز بولایت پنده  
رفت و دیگر کمر نه بست تا در سنه تسع و اربعین و تسعمایه (۹۴۹)  
در ولایت اردیسه بصرحد صحرائی عدم خیمه زد و بعد از آنگاه مقرری  
رفته قرار گرفت و همایون پادشاه بعد ازین فتح هند و بیدگ را  
بتقریب طلب قلعه چنهار بطریق و کالت نزد شیرخان فرستادند او عذر  
لنگ آورد و پادشاه چند امرای نامی را بجهت محاصره آن قلعه  
پیشتر از خود نامزد ساخته از عقب استعداد رفتن می نمودند  
درین اثنا شیرخان عریضه مشتمل بر اظهار اخلاص و ذکر رعایت  
بابر پادشاه جانب او را و تعداد حقوق خدمات سابق و لاحق خویش  
خصوصاً مخالفت باین بایزید نوشته به مصحوب قطب خان پسر  
بزرگ خود با فوجی عظیم در خدمت همایون پادشاه روانه گردانید  
و عیسی خان حجاب را که وکیل و وزیر طور بود نیز با قطب خان فرستاد  
او از گجرات گریخته در بنگاله با پدر صاحب حق شد و چون همایون پادشاه  
همان عزیمت بجانب گجرات یافتند شیرخان خود قوت و شوکت عظیم گرفته  
استعداد تمام یافته بود تا آنکه با پادشاه دوسر تبه جنگ صف کرد و  
غالب شد چنانکه گذشت و شیر شاه در اوایل سال جلوس شهر قنوج  
قدیم را از جای خود ویران کرده بکنار آب گنگ آبادان ساخت و حالا  
بشیرگڑه مشهور است و هم چنین قلعه شمس آباد را خراب کرده  
بجای دیگر برد و رهاپور نام گذاشت و الحال درین تاریخ بجای قدیم

آبادان است و چون به دهلی کهنه معموره سلطان علاء الدین رحیمه  
 آنرا نیز تخریب نموده و ابدین قلعه دین پناه که محمد همایون پادشاه  
 ساخته اند فیروز آباد شهری طولانی آبادان کرد و دروازه آن قلعه  
 را از سنگ و گچ بر آورد بطول سه کرده و چون بسطان پور بکوچه‌های  
 متواتر رسید برادران همایون پادشاه و امرای جمعیه با یکدیگر  
 مخالفت ورزیده هر کدام راهی پیش گرفتند چنانچه گذشت و شیر  
 شاه فرصت اجتماع ایشان نداده از عقب رانده آمد و درین سال  
 حکم عام کرد که از ولایت بنگاله راست تا رهناس غربی که چهار ماهه  
 راه است و از آگره تا صادر در هر گروهی سرائی و مسجدی و  
 چاهی از خشت پخته آبادان ساخته مؤمنی و امامی و مسلمانی و  
 هندوئی<sup>(۲)</sup> برای تهیه سقایی آب نامزده کرده لنگر طعامی برای غویا  
 و فقرای رهگذری مهیا میداشتند و دوری راه درختان بلند سرکشیده  
 خیابانها بهم رسید تا همه مسافران در سایه آن میروته باشند و اثر  
 آن تا اکنون که پنجاه و دو سال از آن زمان گذشته در اکثر جاها  
 باقیست و عدل در عهد او چنان شایع شده بود که اگر مثلا پیرزالی  
 طبق زرین بدست گرفته هرچاکه می خواست خواب میکرد هیچ  
 دزدی و مفسدی را یاری برداشتن آن نبود و بحمد الله که در زمان  
 این چنین ملکی که قال الذبی علیه السلام ابوالدت فی زمان  
 الملك العادل - تولد صاحب این منتخب در هفدهم شهر ربیع الثانی  
 در سنه سبع و اربعین و تسعمایه ( ۹۶۷ ) واقع شد و بارجوی آن

کاشکی نام آن ساعت و آن روز را از چریده تاریخ سزین و شهر محو  
می گردند تا در خلوت خانه عدم با ما کفان عالم خیال و مثال هم خانه  
بوده قدم در کوی هستی موهوم نبایستی نهاد و چندین داغ  
بلاهای گوناگون که همه به سمت خسر الدنیا و الآخرة موهوم است و  
باقی معلوم نبایستی کشید

• نظم •  
بر قد ما خلعت بس فاخرة • قد خسر الدنیا و الآخرة  
• رباعی •

دی آمدم و نیامد از من کاری • امروز من گرم نشد بازاری  
فردا بروم بیخبر از امراری • نا آمده به بود ازین بسیاری  
و بعد از اسمان نظر چون نیک ملاحظه میکند میداند که هرگاه که  
حضرت ختمیت پناه علیه و علی آله صلوات الله و سلامه چندین  
میفرماید که یالیت رب محمد ام بخلاق محمد شکسته رای را دم درین  
وادی زدن چه یاراست و می ترسد که مبادا این معنی موجب  
دلیری در راه دین باشد و مؤمر و پال سرمدی گردد استغفر الله من  
جميع ماكرة الله •

گل را چه مجالست که گوید بکلال

از بهر چه سازی و چرا میشکزی

و بعد از آنکه شیر شاه بکوه بالذات رسید آنجا قلعه رهنداس بنا فرموده  
و پناهی از لشکر مغول برای لشکر هندی خیال کرده و خواص خان  
را بجهت تعاقب نامزد ساخته باز گشت و در راه شنید که خضر  
خان سرک نام سرداری در بنگاله داعیه فاسد در سر داشته سلوک  
پروش سلاطین می نماید که شیرخان حرکت علمانی بدان جانب نمود



و خضرخان با استقبال او شتافته محبوس گشت و شیرشاه ضبط آن ولایت نموده بچندی از امرای معتبر جایگیر ساخت و قاضی فضیلت قاضی لشکر را که اسم با مسمی بقاضی فضیلت در میان عوام مشهور بود ناظم مهمات قلعه رهناس شرقی گردانید \*

و در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه (۹۴۸) با گره و در سنه ثمع و اربعین و تسعمایه (۹۴۹) بعزم تسخیر قلعه مالوه بگوالیار رفت و ابو القاسم بنگ از امرای همایون پادشاه که در آن قلعه متحصن بود آمده دید و کلید قلعه سپرد و ملوخان حاکم مالوه از جمله ممالیک حلاطین خلیج بوده و اقتدار تمام و تسلط کلی در آن دیار داشت شیرشاه را ملازمت نموده بانعامات وافر ممتاز گشت و شیرشاه سرپردها برای او نزدیک سرپرده خود برپا فرموده صد و یک امپ و دیگر اسباب تجمل و شوکت برای او مهیا ساخت درین اثنا دهمی بخاطر ملوخان راه یافت شبی خیمه را پاره کرده تنها بروش معهود غلامان راه فرار پیش گرفت و شیرخان این بدت گفت \* بیت \*

با ما چه کرد دیدی ملو غلام گیدی

قرلی ست مصطفی را لاخیر فی العبدی

و شیرخان حاجی خان سلطانی را بضبط ولایت مالوه و سزاول خان به پرداخت مهمات محرک ستواس نامزد ساخت و ملوخان با حاجی خان و سزاول خان جنگ کرده چنان شکست یافت که باز بحال نیامد \*

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد \* چنان افتد که هرگز بر نخیزد  
و خانخانان سروانی که در قلعه رننه بدور که حاکم مستقل بود آن